

# سؤال مکه

جیریمی سمیث

2011

<http://searchformecca.com>

## فصل اول

هر روزه، پنج بار در روز، بیش از ۱ میلیارد مسلمان، به سوی قبلهٔ مکه سجده می‌کنند و به حضور الله نماز می‌خوانند؛ این شریعتی است که توسط پیامبرشان محمد به آنها داده شده است. آنها هر روز و پنج بار در روز، رو به سوی صخرهٔ سیاهی نماز می‌گذارند که در دوردستها، در مکه واقع شده است و بدین ترتیب خود را با نیرویی تازه و از نو، به اسلام تسلیم می‌کنند. آنها هر روز، پنج بار در روز در جماعتی متحد و یکپارچه، و از چهار گوشهٔ دنیا، با عزمی راسخ، به سوی مکه نماز می‌گذارند و به جهانیان اعلام می‌کنند که «ما پیروان اسلام هستیم!». زیرا محمد پیامبر ایشان است، قرآن کتاب مقدسشان و کعبه، مکان مقدس و مرکز عبادتشان است.

مسلمانان هزار و چهار صد سال است که به سوی شهر مقدس مکه نماز می‌خوانند بدون اینکه این سؤال در ذهن آنها به وجود آید که «چرا ما باید ایمان خود را در قالب چنین عملی به نمایش بگذاریم؟» ... و این ماجرا تا به امروز نیز به قوت خود باقیست. کتابچه‌ای که شما مشغول مطالعه‌اش هستید، خلاصه‌ای از چند فصل یک متن تحقیقاتی دانشگاهی است به نام جغرافیای قرآنی که در سال ۲۰۱۱ چاپ شده است؛ طبق این متن، پترا، - شهری در ناحیه جنوبی اردن که در فاصله هزار کیلومتری مکه واقع است - در واقع در ابتدا شهر مقدس اسلام بوده است.

بسیاری از مردم وقتی می‌فهمند که نام شهر مکه فقط یکبار در کل قرآن (سوره ۴۸) ذکر شده است، تعجب می‌کنند. البته محققین قرآن، بر طبق سنت، یکی از اشارات دیگری را نیز که در قرآن آمده است، به مکه مربوط می‌دانند؛ ارجاع به وادی بکه (یا «وادی شخصی که بسیار می‌گیرد») در سوره ۹۶:۳. در ضمن، قرآن از مکان مقدسی (قدسی) سخن می‌گوید امروزه طبق گمان عموم مردم، این مکان **مقدس**، مکه و این **خانه مقدس (قدس)**، کعبه است. ولی خود قرآن هرگز به ما نمی‌گوید کعبه در مکه واقع بوده است. ما در این کتابچه نظر کوتاهی بر تئوری گیبسون خواهیم داشت؛ گیبسون توضیح می‌دهد که طبق علم باستان‌شناسی و مدارکی که از سال‌های تولد اسلام در دسترس است، پترا و نه مکه، شهر مقدس مسلمانان بوده است.

محققین مسلمان دلیلی نمی‌بینند که عقیده عمومی حاضر را - دربارهٔ موقعیت مکانی مکه -، زیر سؤال برند ولی در سال‌های اخیر، برخی از محققین، علناً پرسش‌هایی را در این زمینه ابراز داشته‌اند. به عنوان مثال، دکتر پاتریشا کرون، در کتاب خود به نام **تجارت مکه و طلوع اسلام** خاطرنشان می‌سازد که شواهد ادبیات اسلام باستان دربارهٔ مکه، ظاهراً با موقعیت جغرافیایی فعلی مکه مطابقت نمی‌کند. به عنوان مثال، ادبیات سال‌های آغازین اسلام، شرح می‌دهد که شهر مقدس، «داماد همهٔ شهرها» است. تصویری که از شنیدن این واژه در ذهن انسان نقش می‌بندد، عبارت از چشم‌انداز شهری بزرگ و پرشکوه است یا حداقل، شهری که از نظر باستانی، صاحب شهرتی چشمگیر باشد. در سال ۲۰۰۲ گیبسون از باستان‌شناسان عربستان سعودی و اردن، دربارهٔ پیشینهٔ باستانی نواحی اطراف مکه سؤال کرد. این محققین در حالی که از فاش شدن اسامیشان بیم داشتند، اقرار کردند که اساساً تا قبل از ۹۰۰ م. به هیچ وجه ذکری از پیشینهٔ باستانی مکه در میان نبوده است. مردم گمان می‌کنند که مکهٔ زمان باستان، شهر حصینی (محاط شده با حصار) بوده که خانه‌ها، باغات و ساختمان‌های اداری و معابد در آن وجود داشته است؛ گیبسون انتظار داشت که باستان‌شناسان فوق از عقیدهٔ مذکور دفاع کنند. اما آنان سر خود را به علامت نفی تکان دادند و گفتند: «به هیچ وجه چنین چیزی وجود خارجی نداشته است.»

در ضمن راجع به **شهر مقدس** گفته شده است که آنجا «نقطه مرکزی جاده تجار» بوده است. به کرات آمده است که کاروان‌ها از **شهر مقدس** می‌گذشته‌اند و آنجا محل عبور و مرور تجار بوده است؛ در واقع عموی محمد، ابوطالب، تاجری بود که دائماً کاروان‌هایش را به مأموریت‌های تجاری می‌فرستاد. از یک سو مسلمانان اصرار می‌ورزند که مکه محل تقاطع جاده‌های تجاری عربستان بوده است و از سوی دیگر، مورخین امروزی واقعیت دیگری را برای ما فاش می‌سازند. دکتر پاتریشا کرون به ما می‌گوید:

مکه، محلی بایر بوده است و طبیعتاً اماکن خشک و بایر برای اتراق مناسب نبوده‌اند. مخصوصاً وقتی که در مسافتی نه چندان دورتر از مکه، مکان‌های سبز و زیبایی مثل طائف وجود داشته‌اند. پس دلیلی وجود نداشته است که کاروان‌ها از مسیر خود خارج شوند و برای اتراق، در سرزمین پستی (از نظر سطح جغرافیایی) مثل مکه توقف کنند.

بسیاری از محققین مسلمان و برخی از محققین غربی عقیده دارند که بار کاروان‌های آن زمان بخور، ادویه‌جات و کالاهای سنتی دیگر بوده است ولی طبق تحقیقات کیستر و اسپرنگر، مُرّ (ماده‌ای که برای تدهین مرده به کار می‌رفته است) در آن زمان، دیگر کاربردی نداشته است و عرب‌ها بیشتر به تجارت چرم و پارچه می‌پرداخته‌اند؛ اقلامی که نادر بوده یا از نظر تجاری از بهای بالایی برخوردار

بوده‌اند و بازار تقاضای آنها بین‌المللی بوده است.

اگر **شهر مقدس**، چنین شهر بزرگی بوده است، بنابراین عجیب است که نام مکه در نقشه‌های باستان وجود نداشته باشد؛ نامی که قاعدتاً باید به عنوان شهر تجاری معروفی در عربستان دوران باستان ذکر شده باشد. چنین نقشه‌هایی هرگز نام تمامی روستاها و بخش‌ها را در بر نمی‌گرفتند ولی مسلماً نام شهرهای معروف و مهم را ذکر می‌کردند. در کمال شگفتی باید گفت که تا قبل از ۹۰۰ م.، حتی ذکری از نام مکه نیز در میان نبوده است. پس شهرت مکه، ۳۰۰ سال بعد از مرگ محمد آغاز شده است.

گیبسون طی سال‌های متمادی، نسخه‌های بسیاری از نقشه‌های عربستان دوران باستان را گردآوری کرد و با دقت ترجمه و کپی‌برداری نمود ولی حتی برای یکبار هم که شده، نام مکه را در آنها نیافت.

به علاوه تمام نکات فوق، در قرآن و احادیث به وضوح ذکر شده است که مکه وادی بایری بوده است و وادی کوچکتر یا نهری در آن وجود داشته که در کنار کعبه قرار داشته است. این مکه، در مقایسه با مکه امروزی بسیار متفاوت است. در مکه امروزی هر از چند گاهی با سیل‌های بهاری، نهرهای فصلی تشکیل می‌شود ولی نهر دائمی در آن وجود ندارد.

گیبسون سالیان متمادی با زائرینی که به مکه می‌آیند، صحبت کرده است. برخی از آنها شدیداً از موقعیت جغرافیایی اطراف مکه ابراز نارضایتی می‌کنند. کسانی که داستان ابرهه و اصحاب فیل را

خوانده‌اند، طبق داستان مذکور تصور می‌کنند که **شهر مقدس** با کوه‌ها محصور شده است. در داستان، مردم از روی کوه‌ها بر شهر محاطند و وقتی که فیل‌های یمنی می‌خواهند به کعبه حمله کنند، مردم می‌توانند ناظر صحنه نابود شدن لشکر مهاجمین باشند. در مکه امروزی، نزدیکترین ناحیه صخره‌ای، حدوداً در فاصله نیم‌کیلومتری کعبه قرار دارد و از نظر بلندا، بیشتر به تپه می‌ماند و نه کوه. هیچ سندی دال بر آن نیست که این تپه‌ها محل تجمع مردم بوده‌اند. بقیه کوه‌ها نیز در فاصله سه کیلومتری مکه قرار دارند. آیا از چنین فاصله‌ای می‌توان اثری از آثار فیل پیدا کرد؟ چقدر از صحنه نبرد را از چنین مسافتی می‌توان مشاهده کرد؟ بسیاری از زائرین بر سر موضوع کوه‌های صفا و مروه نیز با ناامیدی مواجه شده‌اند. آنها آنقدر کوچکند که امروزه دیگر بخشی از ساختمان خود مسجد به حساب می‌آیند. گفته شده است که قبل از اسلام، دو بت معروف بر فراز این دو کوه قرار داشته‌اند. امروز بر طبق آثار باستان‌شناسی، اثری از آثار این بت‌ها، پایه‌های بنایشان، کتیبه‌هایشان، حصارشان، دروازه معبدشان یا پله‌هایی که به سوی قلعه کوهشان ختم شود، وجود ندارد.

طبق ادبیات اسلامی، جهت کوه هرا، متمایل به سوی شهر بود و در ناحیه بالایی مکه قرار داشت. ولی امروز، کوه هرا از کعبه فاصله زیادی دارد و متمایل به سمت شهر نیست.

در ادبیات اسلام باستان، مکه شهری پر فراز و نشیب است که یک سمت آن مرتفع و یک سمت آن پست است و جاده‌ای دو سوی آن را به هم وصل می‌کند. مکه امروزی در مکانی مسطح و باز واقع شده است و کوه‌های صخره‌ای کم ارتفاعی از شن‌های زمینش برآمده‌اند. ارتفاع این شهر از هر دو سمت به یک اندازه است و کاملاً واضح است که نویسندگان قرون اولیه اسلام از مکان دیگری سخن می‌گفته‌اند و نه مکه امروزی.

اسناد قدیمی می‌گویند که در وادی **شهر مقدس** اصلی، علف بر روی زمین می‌رویده است. مشکل بتوان باور داشت که این جمله، درباره مکه‌ای گفته شده است که ما امروز می‌شناسیم، زیرا تمام منطقه اطراف مکه بیابان و شن محض است و طبیعتاً هیچ علفی در آن نمی‌روید. هیچ شواهدی دال بر این نیست که زمانی این منطقه، حاصلخیز بوده و قادر به رویاندن علف و صحرای سبز بوده است.

طبری، داستان عبدالله، پدر محمد را شرح می‌دهد و می‌گوید او به غیر از آمنه، همسر دیگری نیز داشت که به دیدنش می‌رفت. روزی وقتی عبدالله مشغول کار مزرعه بود و لباسی که بر تن داشت از کار زمین چرکین بود، از آن زن خواست که با وی بخوابد. ولی زن به همین علت حاضر نشد با او بخوابد. پس او استحمام کرد، خود را از گل و لای شستشو داد و در عوض به خوابگاه آمنه رفت. و بدین ترتیب، نطفه محمد بسته شد. آ.ر.بی. سرجنت با مطالعه ترجمه گویلامز (راجع به همین داستان) در شرح سیرت بسیار سردرگم شده است؛ زیرا لغات عربی

به کار برده شده در این متن، همگی به طور خاص بر کشاورزی، زمین سبز، گل و خاک تأکید می‌ورزند. او در عین حال می‌دانست که در مکه هیچ اثری از زمین قابل کشت و زراعت یافت نمی‌شود. پس یکبار دیگر، توضیحات ادبیات باستان، با موقعیت مکه عربستان سعودی مطابقت ننمود.

ارجاعات زیادی به مناطق مسکونی یا *درختان شهر مقدس* شده است که طبق شواهد باستان‌شناسی، آثار بسیار ناچیزی از روستای کوچک مکه به دست آمده است و نشان می‌دهد که هیچ خبری از منطقه مسکونی در میان نبوده است، چه رسد به درختان سرسبز. در ضمن درباره **شهر مقدس باستانی** آمده است که این شهر، پر از درختان میوه بوده و تاک‌های انگور، داخل و اطراف آن را احاطه می‌کرده‌اند. یکبار دیگر باید گفت که مشکل بتوان باور کرد چنین توصیفاتی با خصوصیات مکه امروزی در تطابق است.

در ضمن **شهر مقدس**، لشکر و ارتشی پر تمطراق داشت. مکه باستان مسلماً هیچ مشکلی در زمینه تشکیل دادن کاروان‌های بزرگ نداشت؛ مردان بیشماری در این کاروان‌ها کار می‌کردند و در لشکرکشی‌ها شرکت می‌نمودند. مطابق نوشته‌های گیبسون، مکه به کرات، صدها سرباز شترسوار تعلیم دیده را راهی نبرد با مدینه ساخت. اگر بخواهیم شمار سربازان و شترهایی را که در جنگ‌های مکه شرکت می‌کردند - علی‌رغم شکست‌های بیشماری که سالانه با آن مواجه می‌شدند ولی تعداد آنها همچنان زیاد بود - در نظر بگیریم، آنگاه شهر مقدس باید



شهری بزرگ باشد. ولی مشاهدات باستان‌شناسی اثبات می‌کنند که مکه منطقه‌ای کوچک، با آب و هوایی نامطبوع بوده است. بنابراین چطور ممکن است لشکرهایی با آن هیبت، متعلق به این مکان بوده باشند؟

گیبسون خاطرنشان ساخته است که تمامی این نکات، مورخین و باستان‌شناسان را قانع کرده است که میان مکه امروز و آنچه که ما درباره مکه باستان می‌دانیم، اختلافات زیادی وجود دارد.

در ضمن عقیده عمومی دیگر این است که مکه نه تنها شهری بزرگ و مشهور بوده بلکه مرکز تجمع زائرینی بوده است که از نقاط مختلف عربستان برای زیارت می‌آمده‌اند. این موضوع حتی به زمانی دورتر از تاریخ تولد اسلام در عربستان باز می‌گردد. در مکه امروزی، مدارک معتبری وجود ندارد تا ما را قانع کند که قبلاً مقبره یا معبد مقدسی - برای زیارت زائرین در دوره پیش از ظهور اسلام و قرون اولیه اسلام - در آن وجود داشته است. گیبسون می‌گوید تمامی مورخین عربستان می‌دانند که در دنیای باستان عرب، همه زوار به شهری از پترا، به نام نباتائین می‌رفته‌اند؛ این منطقه، همان منطقه حرام اصلی یا ناحیه ممنوعه عربستان است که در آن هیچ خونی ریخته نمی‌شده است.

پس در حالی که مکان‌های مقدس باستانی متعددی در عربستان وجود دارد، در این میان پترا همچنان از موقعیت ممتاز و خاصی برخوردار است: زیرا پترا مقدس‌ترین مکان عربستان بوده و مراسم

تدفین مردگان نیز در آنجا انجام می‌شده است. این مراسم باعث می‌شد که در عربستان باستان، شهر پترا، مقدس‌ترین مکان یا معبد ممنوعه نامیده شود.

مطابق مندرجات مورخ مسلمانی به نام طبری که در دوره ۹۰۰ م. می‌زیسته است، در دوره قبل از اسلام، دو نوع زیارت وجود داشته است. یکی از این دو زیارت، از اهمیت کمتری برخوردار بوده و زیارت عمره خوانده می‌شده است. او خاطرنشان می‌کند که عبدالمطلب (پدر بزرگ محمد)، حج عمره به جا می‌آورده است. این آیین به زمانی باز می‌گردد که معبد ممنوعه شهر مقدس اسلام، مملو از بت‌های گوناگون بوده است. نام تعدادی از این بت‌ها هُبل، ایساف و نَعیلاه بوده است. طبق گفته قرآن، زیارت‌های بتپرستان قبل از دوره اسلام، از اهمیت و احترام والایی برخوردار بوده‌اند و **حج** و **عمره** (این دو عموماً، زیارت **اعظم** و **اصغر** نام داشتند) خوانده می‌شده‌اند. این اسامی، چه از زمان قبل از اسلام و چه تا به حال، همچنان به قوت خود باقی هستند و واژه‌هایی می‌باشند که امروز نیز به دو زیارت سالانه مسلمانان اطلاق می‌شوند.

گیبسون می‌گوید از همان دوره عربستان باستان، زیارت‌ها همواره در مرکز مذهبی عربستان انجام می‌شده، یعنی در معبد ممنوعه‌ای که همان مقبره مقدس شهر پترا بوده است. نباتائین عرب در همین شهر درگذشت و به خاک سپرده شد و در همین شهر بود که زندگان گرد هم می‌آمدند تا در جمع خانوادگی (اقوام دور و نزدیک) طی مراسمی مذهبی و در حضور رفتگان خود

(مقبره اجدادشان)، غذا بخورند [ت.م. چه بسا که امروز ما ایرانی‌ها نیز از همین رسم پیروی می‌کنیم و یک تکه قالی زیبا، چند شاخه گل، شمع، گلاب، حلوا، میوه، خرما و شیرینی بر سر مزار رفتگانمان می‌بریم]. این رسم، بخشی از فرهنگ و آئین قومی نباتائینی‌ها بود و باعث اتحاد ساکنان این منطقه می‌شد؛ آنان چادرنشینانی بودند که به شغل تجارت می‌پرداختند و جامعه و فرهنگی منحصر به فرد داشتند. توریست‌هایی که به پترا می‌روند امروز نیز می‌توانند بقایای باستانی این رسوم را به چشم خود ببینند؛ سالن‌هایی که برای گردهم‌آیی‌ها و جشن‌ها بوده و از مسیر راهروهایی به قبرها متصل می‌شده است، خانواده‌ها در آنجا جمع می‌شده‌اند تا مردگان و زندگان را تکریم کنند و با یکدیگر شادمانی نمایند.

در ضمن گیبسون مسائل مختلفی را درباره کعبه مطرح می‌کند. امروز برای نماز نه تنها قبله همه مساجد، متجداً رو به سوی کعبه جهت‌گیری می‌شود بلکه هنر معماری ویژه‌ای در بنای مساجد به کار می‌رود که به طور خاص بر این مطلب (جهت قبله) تأکید می‌ورزد. کعبه، جهت جغرافیایی خاصی است که تمام مسلمانان در حین ادای نماز رو به سوی آن دارند؛ نام این جهت، قبله است. امروزه همه مساجد، محراب‌هایی (برای تأیین جهت قبله) دارند که در دیوار سمت قبله ساخته می‌شود تا بدین ترتیب، جهت مکه، به آسانی توسط نمازگزاران تشخیص داده شود. اما مسجدهای اولیه عربستان، **محراب** نداشتند و

دیوارهای آنها طوری بنا می‌شد که یک ضلع مسجد، همجهت با قبله بنا می‌شد و هنگامی که مسلمانان رو به سوی دیوار قبله، اقامه نماز می‌کردند، خود به خود در جهت شهر مقدس اسلام می‌ایستادند.

مسیحیان در حین دعا رو به سوی محل خاصی نمی‌کنند. آنها ایمان دارند که خدا در همه جا حضور دارد؛ پس می‌توانند رو به هر جهتی دعا کنند. یهودیان نیز امر نشده‌اند که به سوی جهت خاصی دعا کنند ولی با این حال برخی از آنها در حین دعا رو به سوی هیکل اورشلیم می‌کنند زیرا سلیمان پادشاه در دعای تقدیس و تخصیص هیکل، از خدا خواست که آن مکان را به حضور خود مبارک سازد.

همه جهانیان می‌دانند که در اسلام، جهت قبله از محلی به محل دیگر تغییر داده شده است و این مطلب در قرآن نیز ذکر شده است. قرآن نام محل اولیه قبله را ذکر نمی‌کند و در ضمن نمی‌گوید که جای قبله به چه محلی تغییر مکان داده شده است، به علاوه، زمان این تغییر محل را نیز ذکر نمی‌کند. جریان قبله بر طبق مندرجات تاریخ طبری (۹۲۰ م.) بدین قرار است: در دوران پیش از قدرت گرفتن اسلام، وقتی صحبت قبله به میان آمد، محمد به مردم گفت که رو به سوره نماز بگذارند، در ضمن طبق مدارک گیبسون، نه قرآن، نه حدیث و نه مورخین قرون اولیه اسلام، هیچیک نمی‌گویند که جهت قبله اولیه به سوی اورشلیم بوده است. ذکر نام اورشلیم به عنوان قبله اولیه مسلمانان، ۳۰۰ سال بعد از مرگ محمد در ادبیات اسلامی ظاهر

شده است. تمامی اسناد قرون اولیه اسلامی می‌گویند که محمد به سوی سوریه نماز می‌گذارد است. اگر محمد به سوی اورشلیم دعا می‌کرده است، خیلی عجیب خواهد بود که در مکتوبات، گزارشی برخلاف این حقیقت درج شود و نام سوریه به میان آید؛ زیرا اورشلیم در آن دوره نیز از شهرتی عظیم برخوردار بوده و شهر مهمی بوده است. مطابق منابع اسلامی، محمد تا فوریه ۶۲۶ م. همچنان به سوی قبله اولیه نماز می‌خوانده و از این تاریخ به بعد، جهت قبله را به سوی مکه تغییر داده است.

مدارک باستان‌شناسان نیز تغییر جهت قبله را تأیید می‌کنند. مساجد باستانی بسیاری هستند که قبله آنها به سوی مکه نیست. گیبسون با دقت این مسجدها را مورد مطالعه و با جزئیات، بناهای آنها را مورد بررسی قرار داده است. او به قبله‌های آنها دقت کرده و عکس‌های دورنمای (ماهواره‌ای) بسیاری از آنها تهیه دیده است. او می‌داند که اگر مساجد باستانی دوره محمد را مورد بررسی قرار دهد، بهتر می‌تواند پی ببرد که محمد رو به کدام سو نمازش را اقامه می‌کرده است. ولی بعد از اینکه مدتی از تحقیقات گیبسون گذشت، او با کمال تعجب دریافت که حتی ۱۰۰ سال بعد از مرگ محمد نیز هنوز دیوار قبله بسیاری از مسجدهای نوساز، به سوی سوریه ساخته می‌شده است! او با خطوطی بر روی نقشه، تمامی این بناها و موقعیت‌های جغرافیایی‌شان را به یکدیگر مرتبط کرد و دید که همگی این خطوط در نقطه‌ای مشترک با یکدیگر تقاطع می‌یابند. در ضمن او با

بررسی تاریخ ساخته شدن این مساجد، کشف نمود که تاریخ اسلامی فوریه ۶۲۴ م. (که در مورد تغییر جهت قبله ثبت شده و در زمان حیات محمد بوده است) نیز اشتباه است؛ زیرا شواهد باستان‌شناسی علناً نشان می‌دادند که جهت قبله، سالیان سال بعد از حیات محمد تغییر یافته است. نام تمامی این مسجدها در کتاب علمی و معتبر گیبسون به نام **جغرافیای قرآنی** آمده است و در وبسایت <http://indipress.ca/feature.html> قابل دسترسی است.

## تغییر جهت قبله

۱۰۰٪ به سوی مکه	۱۲٪ به سوی پترا ۵۰٪ به سوی مکه ۳۸٪ به صورت موازی	۱۰۰٪ به سوی پترا (تمامی مساجد مورد مطالعه ما)
مکه	عدم توافق بر سر قبله	پترا
۲۰۷ م. — زمان حال ۸۲۲ م. — زمان حال	۱۰۷ هجری — ۲۰۷ هجری ۷۲۵ م. — ۸۲۲ م.	۱ هجری — ۱۰۷ هجری ۶۲۲ م. — ۷۲۵ م. ۰ م.
آغاز سلطهٔ ابی‌سعید	جنگ داخلی دوم	

## فصل دوم

گیبسون در کتاب **جغرافیای قرآنی**، تا آنجایی که توانسته، مساجد باستانی را مطابق تاریخ بنایشان مورد بررسی قرار داده و جهت قبله آنها را مشخص نموده است. او در برخی از موارد، توسط عکس‌های ماهواره‌ای جهت مکه و موقعیت جغرافیایی پترا - که مطابق عقیده او اولین شهر مقدس بوده است - را مشخص کرده است.

به عنوان مثال، در عربستان سعودی مسجدی هست که به نام مسجد دو قبله‌ای معروف است. نقل است که وقتی جماعت نمازگزار این مسجد شنیدند که جهت قبله تغییر یافته است، مسیر قبله‌شان را ۱۸۰ درجه گردانیدند و بدین ترتیب، جهت قبله به سوی مکه، تغییر مکان یافت. ولی این مسجد، به طرز منحصر به فردی دارای دو محراب بود. در سال ۱۹۸۷، همین مسجد به طور کامل تجدید بنا شد و محراب قدیمی آن که رو به سوی شمال داشت، تخریب گشت ولی محرابی که به سوی مکه میل می‌کرد، باقی ماند. بعدها وقتی که کل بنای این مسجد باستانی، ویران گشت، سنگ‌های زیربنای ساختمان آن نشان می‌دادند که دیوار قبله ساختمان اصلی به سوی شمال - دقیقاً اورشلیم و پترا - بوده است. گیبسون معتقد است که مردم به همین علت گمان می‌کنند که قبله اصلی و اولیه، اورشلیم بوده است.

ولی با این اوصاف، این تنها مسجدی نبوده که دو قبله داشته است. مسجد

فوستات در نزدیکی قاهره و در سال ۶۴۲ ساخته شده است. نقشه‌های معماری این مسجد (که برگه‌های قدیمی و اصل هستند) نشان می‌دهند که دیوار قبله آن در جهت شرق و به سوی پترا بوده و سال‌ها بعد، تغییر یافته است. گیبسون بیش از دوازده مسجد دوره اسلام باستان را مورد بررسی قرار داد و قبله اولیه همه این مساجد به سوی پترا بوده است و نه اورشلیم.

گیبسون در آخرین بخش کتاب **جغرافیای قرآنی**، طی ۳۲ صفحه، رئوس مطالب تاریخ اسلام را شرح می‌دهد. او در آنجا توضیح داده است که در دوره شورش ابن زبیر در **شهر مقدس**، جهت اصلی قبله از پترا به مکه تغییر یافت. او در ضمن چگونگی ویران شدن کعبه و بازسازی آن را نیز فاش می‌سازد. در ضمن می‌گوید، بعد از این اتفاقات بود که نقش محراب برای اولین بار وارد طراحی و معماری ساختمان مساجد شد. در طول خلافت عثمان بن عفان (۶۴۴-۶۵۶)، خلیفه دستور داد که علامتی بر روی دیوار مساجد مدینه نقش گردد تا زوار به راحتی بتوانند جهت ادای نمازشان را بیابند. گیبسون می‌گوید، این عملکرد خلیفه عجیب و غیرضروری بوده است زیرا تا آن زمان هیچکس احساس نمی‌کرد که نیازی برای تأیین جهت ادای نماز وجود داشته باشد؛ چرا که تا آن موقع، یک ضلع بنای همه مساجد همواره رو به سوی قبله ساخته می‌شده است و همه به طور خودکار می‌دانسته‌اند که باید برای نماز به کدام سو روی آورند. اما قرار دادن علامتی (محراب) بر روی دیوارهای مساجد، دال بر



این بود که اکنون همه باید نمازشان را رو به سوی قبله جدید ادا می‌کردند. اندکی بعد از این وقایع، مسجد پیامبر - در مدینه - بازسازی شد و والی شهر دستور داد که محرابی در جهت قبله جدید ساخته شود تا همگان آن را به رسمیت بشناسند. بنابراین نشان عثمان خلیفه در این محراب نقش شد. به مرور زمان، محراب به عنوان مکانی برای تأیین جهت قبله شناخته و در سطح جهانی پذیرفته شد. پس محراب در بناهای تمامی مساجد، جایی برای خود باز کرد. **پس خیلی جالب است بدانیم که ساخته شدن محراب، دقیقاً بعد از تغییر جهت قبله آغاز شد.** کاملاً واضح است که چون بر سر موضوع جهت نماز گزاردن (قبله) اختلاف نظر به وجود آمده بود، مساجد قدیمی‌تر شروع به ساخت محراب نمودند تا مؤمنین بدانند که باید به سوی قبله تازه نماز بخوانند (یعنی، همه مساجد قدیمی، هم دیوار قبله را داشتند که قبله قدیمی را نشان می‌داد و هم محراب داشتند که به ساختمان اضافه شده بود و قبله جدید را نشان می‌داد).

گیبسون می‌گوید، **زمان آغاز این اختلاف نظر حدود سال ۱۰۷ هجری بوده است.** طی ۱۰۰ سال بعد از این تاریخ، محراب‌های مساجد جدید در جهت‌های مختلفی ساخته شدند و در این مورد با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. به عنوان مثال، مساجد خیرالغریب و خیرالشرقی که در نزدیکی پالمیرای سوریه هستند، هر دو، قبله‌هایشان به سوی مکانی بین پترا و مکه است.

ولی مسجد موشثا که در اردن است، درست بعد از همهٔ این اتفاقات، هنوز همچنان رو به سوی پترا ساخته شد. مسجد آل‌منصور چند سال بعد از آن در سال ۷۴۵ م. ساخته شد و دقیقاً به سوی مکه ساخته شد.

طی این دوره، مساجد شمال آفریقا و اسپانیا از وضعیتی کاملاً متفاوت برخوردارند. زیربنای حصار ریباط در شوشن تونس به سال ۷۷۰ م. نهاده شد و قبلهٔ آن بیشتر به سوی جنوب متمایل است و نه مکه یا پترا. بعد از آن نیز مسجد جامع و مشهور کُردُبا در ۷۸۴ م. ساخته شد که مثل مسجد شوشن نه به سوی پترا و نه مکه بلکه سر به سوی جنوب داشت. گیبسون حدس می‌زند که چون حکام اموی اسپانیا با سوء ظن به حکام جدید عباسی می‌نگریستند، حاضر نشدند با آنها هم‌قبله (به سوی مکه نماز بخوانند) شوند، ولی در عین حال احساس کردند که درست نیست همچنان به سوی **شهر مقدس** نماز بگذارند زیرا حجرالاسود دیگر در آنجا قرار نداشت. اندکی بعد از این، مساجد جامع قیروان و شوشن با قبله‌هایی به سوی جنوب ساخته شدند.

مساجد اسپانیا و شمال آفریقا اسباب سردرگمی مورخین شده‌اند ولی گیبسون می‌گوید برای درک حقیقتِ مستور باید وقایع آن زمان خاورمیانه را در نظر گرفت. بعد از ۱۳۳ هجری (۷۵۰ م.) طایفهٔ عراقی عباسیان، سلسلهٔ امویان را در سوریه شکست داد و مرکز جدیدی را برای قوانین اسلامی در شهر بغداد بنیان نهاد. از این زمان به بعد، تمامی مساجد خاورمیانه‌ای

(عباسی) رو به سوی مکه نمودند. اما سلسلهٔ اموی همچنان بر اسپانیا و آفریقای شمالی، سلطه داشتند و بدین ترتیب دنیای اسلام دوپاره گشت و سلسلهٔ عباسی در شرق و سلسلهٔ اموی در غرب در مخالفت با یکدیگر روزگار سر می‌کردند. در حالی شرق هنوز به دلیل درگیری‌های داخلی و شورش‌های محلی ناآرام بود، امویان در غرب، عصر طلایی اسلام را تجربه می‌کردند و در دانش، فرهنگ و هنر معماری طریق پیشرفت می‌پیمودند. از این برههٔ تاریخی به بعد، به استثنای دو مسجد که احتمالاً بر سنگ زیربنای مساجدی کهنه ساخته شده بودند، تمامی مساجد تازهٔ عباسیان هم‌جهت با مکه ساخته شدند، در حالی که امویان در غرب، قبله‌ای متفاوت برای خود اختیار نمودند. گیبسون به زیبایی شرح می‌دهد که مساجد آفریقای شمالی و اسپانیا قبله‌ای را برگزیدند که دقیقاً در مسیری موازی با خطی بین پترا و مکه بود.

Cordoba: کُردُبا

Kairouan: قیروان

Susa: شوشن

Petra: پترا

Mecca: مکه

گیبسون بعد از اینکه شواهد باستان‌شناسی‌اش را در اختیار ما قرار می‌دهد و ثابت می‌کند که مساجد باستانی رو به سوی پترا داشته‌اند، از ادبیات باستان نیز برای اثبات نظریه‌اش مدد می‌جوید. او به آثاری - ادبی و باستانی - اشاره

می‌کند که در آنها از مکه به عنوان شهری با پستی بلندی‌های فراوان یاد می‌شود؛ چیزی که امروز در مکه وجود خارجی ندارد. او در ضمن می‌گوید در این شهر صخره‌ای بوده است که پیامبر از میان شکاف‌هایش وارد شهر می‌شده است. در نوشته‌های باستان، از حصار شهر مکه نیز نام برده شده است. گیبسون به روشنی گفته است که امروز علناً هیچ صخره یا حصار در مکه وجود ندارد. از سوی دیگر، پترا شهری بود که در میان دره ساخته شده بود. حصارهای آن به گونه‌ای با دره متقاطع می‌شدند که دشمنان نتوانند از کوه پایین آیند و به شهر حمله کنند. شهر پترا، از یک سو پست و از سوی دیگر مرتفع بود و دو ورودی داشت و هر دوی این ورودی‌ها شکاف‌های باریکی بودند که از میان کوه‌ها می‌گذشتند. امروز نیز توریست‌ها از شکافی وارد پترا می‌شوند که صیق نام دارد. شکاف دیگر، در آن سوی خیابان کُلنیدد واقع است و این خیابان به تنگه‌ای پر پیچ و خم منتهی می‌شود که آن نیز در نهایت به صحرای عربستان می‌رسد.

سپس گیبسون از کتابی باستانی به نام زمرد سخن می‌گوید. اگر چه متن اصلی این کتاب در دست نیست و در پیچ و خم‌های تاریخ گم گشته است ولی می‌توانیم از نوشتجات گوناگون محققینی که از زمرد نقل قول کرده‌اند یا علیه آن سخن گفته‌اند، به مکنونات متن آن پی ببریم. زمرد می‌گوید معجزه سفر شبانه محمد از شهر مقدس به اورشلیم هرگز واقع نشده است؛ زیرا این دو شهر آنقدر به هم نزدیک هستند که

انسان می‌تواند یک شبه با اسب این سفر را به انجام برساند. محققین مسلمان سندیت زمرد را به خاطر چنین بیاناتی زیر سؤال می‌برند. هر چند که اگر پترا واقعاً شهر مقدس اسلام می‌بود، این ادعا کاملاً معمولی قلمداد می‌شد (و در شمار معجزات قرار نمی‌گرفت). فاصله بین پترا و اورشلیم، فقط ۱۰۰ مایل است. طی کردن این مسافت، با اسب به قدری آسان است که انسان می‌تواند یک روزه به آنجا برود و برگردد. سال‌ها بعد، وقتی که محققین مسلمان، شهر پترا را به دست فراموشی سپردند، نوشته‌های زمرد به نظرشان کاملاً مردود نمود. به علاوه، تا آن موقع، سفر یک شبه محمد از اورشلیم به شهر مقدس (به تصور غلط: مکه) در زمره معجزه‌ها جایی برای خود باز کرده بود.

گیبسون در طول مدتی که ادبیات اسلامی را مطالعه می‌کرد، پی برد که نام شهر پترا از تمامی آثار ادبیات اسلام باستان محو شده است. اگر پترا در تمامی طومارهای باستانی به عنوان شهری سرشناس از جایگاهی ویژه برخوردار است و شواهد، بر وجود آن در سراسر قرن ششم میلادی شهادت می‌دهند، چرا هیچ ذکری از پترا در هیچیک از ادبیات اسلام باستان نیست؟ مدارک بسیاری دال بر این است که مردم و لشکرهای مختلف همواره از این ناحیه گذر می‌کرده‌اند ولی هرگز در این میان نامی از پترا ذکر نشده است. در عین حال، ادبیات غیراسلامی همواره از پترا سخن می‌گویند و نه از مکه. تا سال ۷۴۰ م. نام مکه هرگز در ادبیات، ذکر نشده بوده است. نام مکه

برای اولین بار در کونتیناتیو بیزانترین  
عربیکا آمده است.

اگر پترا اولین **شهر مقدس** اسلامی  
بوده است و حتی قبل از برده شدن  
حجرالاسود به مکه نیز وجود داشته است،  
دیگر چرا ویراستاران عرب، نباید نام  
پترا را از ادبیات اسلامی محو می‌ساختند؟  
آیا ممکن است که مقصود همه نوشتجات  
اسلامی از ذکر نام پترا، همان مکه بوده  
باشد ولی با این وجود، نام پترا از همه  
آثار ادبی اسلامی، حذف شده باشد؟

### **جغرافیای قرآنی** نیز زادگاه

حجرالاسود را چنین مورد بررسی قرار داده  
است: این سنگ در دوران باستان، نقشی  
محوری در پرستش عبادت کنندگان داشته  
است. ماکسیموس، یکی از اهالی صور نیز  
مانند سودا لکزیگون از پترا سخن گفته  
است و نه از مکه.

گیبسون علاوه بر دوازده دلیلی که از  
آثار ادبی می‌آورد و ثابت می‌کند که پترا  
**شهر مقدس** مسلمانان است، برای اثبات  
نظریه خود هفده مدرک تاریخی نیز در دست  
دارد؛ از جمله سنگهای بزرگی که حدود  
بنای قدس را در شهر مقدس نشان می‌داده‌اند  
و این سنگها در پترا وجود دارند و نه در  
مکه. خدای دوشارا در مکه پرستش می‌شده  
است و یکی از معروفترین و محبوبترین  
خدایان پتراست. در ضمن گیبسون به  
بازی‌های تخته‌ای خاصی اشاره می‌کند که  
اهالی شهر پترا بازی می‌کرده‌اند، زیرا در  
این شهر حدود دوازده تخته بازی مختلف  
عتیقه یافت شده است و همین بازی‌ها در  
شهر مقدس نیز رواج داشته است.

گیبسون می‌گوید، پترا در شمال مدینه و مکه در جنوب پترا قرار داشته است. سپس توضیح می‌دهد که در طول جنگ مدینه، لشکرهای قریش همیشه از مکه به مدینه (از ناحیه شمالی) حمله می‌کردند و در طول جنگ خندق، مدینه توسط خندقی که بین دو کوه شمالی شهر کنده شده بوده، از حمله دشمن در امان ماند. در ضمن وقتی که لشکر مسلمانان از مدینه خارج می‌شدند تا به **شهر مقدس** حمله کنند، همیشه از ناحیه شمالی مدینه حرکت می‌کردند و به سوی پترا می‌رفتند و نه به سوی ناحیه جنوبی مدینه که مکه در آن واقع بوده است.

در این تحقیقات، مسیر مهاجرت برخی از مسافرینی که در دوره محمد می‌زیسته‌اند نیز مورد بررسی قرار گرفته است. اطلاعات این مسافرین که از یکی از شهرهای مورد بحث ما به شهر دیگر مهاجرت می‌کرده‌اند دقیقاً با توضیحات مربوط به پترا مطابقت می‌کند.

توضیحاتی که در باب جنگ مکه ثبت شده است، باعث بروز اختلاف نظرهای فراوانی می‌شود. در این جنگ، لشکرهای مسلمانان از مدینه به سوی شمال رفتند و به لشکرهای بیزانترین در جنوب اردن حمله کردند. بعد از اینکه این لشکرها با شکست مواجه شدند، به سوی **شهر مقدس** حرکت کردند. در اینجا، ادبیات مسلمانان سعی می‌کند که ما را به اشتباه بکشاند و اینطور جلوه دهد که: لشکرهای مسلمانان تا شبه جزیره عربستان پیش رفتند تا به مکه حمله کنند و دوباره تمام راه را بازنگشتند و به شمال نرفتند تا دوباره

با لشکرهای بیزانتین بجنگند. (یعنی، بر اساس ادبیات اسلامی، ترتیب لشکرکشی به این قرار است: جنوب اردن (شکست)، شهر مقدس، مکه و جنوب اردن).

گیبسون می‌گوید: «در نظر داشته باشید که لشکر مجبور بود مسیری بسیار طولانی را بپیماید. در حالی که مسیری مستقیم را در نظر بگیریم، از مدینه تا موتا (در اردن) حدود ۹۰۰ کیلومتر است. از موتا به مکه نیز ۱۲۰۰ کیلومتر است. سفر کردن از مکه تا شمال عربستان نیز ۱۰۰۰ کیلومتر دیگر است. در جمع چنین مسافتی، ۳۱۰۰ کیلومتر است و این مسیر در یکی از طاقت‌فرساترین اقلیم‌های دنیا واقع شده است: کوه‌های صعب‌العبور، بیابان‌های سوزنده و وادی‌های بی‌آب و علف.» گیبسون با استفاده از نقشه، تمامی این بیانات را با سند و مدرک ارائه می‌دهد.

او اطلاعات غلطی را که تاریخ طبری دربارهٔ مکه ارائه می‌دهد، به چالش می‌کشد. گفته شده است که لشکر مسلمانان پیش از حمله به باغ‌های مسقف مکه، از تنگه‌ای پر پیچ و خم، به آرامی به شهر مقدس نزدیک شد. در ضمن او عکس‌هایی از تنگه‌های جنوب پترا ارائه می‌دهد و مسیری را توصیف می‌کند که با توضیحات طبری کاملاً همخوانی دارد.

همانطور که در **جغرافیای قرآنی** ذکر کردیم، مسلمانان معتقد بودند که مکه باستان، شهری مهم و محل تقاطع جاده‌هایی بود که کاروان‌های امپراطوری عربستان از آن عبور می‌کردند. اما بنا بر شواهد باستان‌شناسی، چنین ادعایی حقیقت ندارد.



البته پادشاهی یمن درست در جنوب مکه امروزی واقع است و پادشاهی‌های شمالی مکه بر موقعیت خاص مکانی آن در تاریخ امروز شهادت می‌دهند ولی موضوع مورد بحث ما این نیست؛ باستان‌شناسان و مورخین مسلمان مطمئناً می‌توانند پادشاهی‌های کوچکی را که امروز در شمال و جنوب مکه واقعند، دال بر سندیت این ادعا بدانند ولی نمی‌توانند ثابت کنند که مکه شهری قدیمی، با تاریخی هزارساله است!

گیبسون در ادامه توضیح می‌دهد که وقتی لشکر عراقیان در حال حرکت به سوی شهر بعدی‌شان بودند، فرماندگان لشکر تصمیم گرفتند که برای زیارتی کوتاه، به **شهر مقدس** بروند. طبق عقیده سنتی مورخین مسلمان، این فرماندگان عراقی برای زیارت کوتاه خود!!!، بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر به سوی مکه سفر کردند!!! و نه ۱۵۰۰ کیلومتر به سوی پترا و بعد کل مسیر را بازگشتند. مطالعات نشان می‌دهد که این مردان فرصت نداشتند که چنین سفری را به سوی مکه امروزی انجام دهند ولی پترا در حدودی قرار داشت که چنین سفری را ممکن می‌ساخت. او امکان پذیر بودن چنین سفری را شرح می‌دهد و می‌گوید که منبع آب مسافری برای دوام آوردن در این مسیر، در کجا قرار داشته است.

تمامی این شواهد نشان می‌دهد که موقعیت پترا با **شهر مقدس** اسلام مطابقت می‌کند و نه مکه. گیبسون می‌گوید اگر ما لغت پترا را به جای مکه قرار دهیم، آنگاه تاریخ اسلام برایمان واقعاً معنا

می‌یابد زیرا تمام تاریخ اسلام تا قبل از ۷۰۰ م. کاملاً دربارهٔ پترا بوده است.

## فصل سوم

چرا در طول تاریخ، جهت قبله از پترا به سوی مکه تغییر مکان داد؟

**جغرافیای قرآنی**، وقایع جنگ داخلی دوم اسلام را برای ما آشکار می‌سازد: ۶۴ سال بعد از بنیان‌گذاری اسلام، در ۶۸۳ م.، عبدالله بن زبیر خود را خلیفهٔ **شهر مقدس** اعلام کرد. این عمل او با قوانین امویانی که در دمشق بودند مغایرت داشت؛ آنها در مقابل چنین کارهایی با شدت برخورد می‌کردند و از این رو لشکری به سوی **شهر مقدس** اعزام داشتند. مردم سوریه علیه ابن زبیر و همراهانش قیام کردند و به **شهر مقدس** حمله نمودند تا اینکه خبر مرگ خلیفهٔ دمشق به گوششان رسید؛ پس در این گیر و دار، اعضای خانوادهٔ امویان که فرماندهان ارتش نیز بودند و با ابن زبیر جنگ می‌کردند، عزم بازگشت به دمشق را نمودند. از تطابق وقایع ثبت شده در تاریخ با شواهد جغرافیایی، خیلی مشکل است بتوان گفت که این ارتش، بعد از مرگ خلیفه، چهل روزه از مکهٔ عربستان به سوی دمشق بازگشت.

طبری می‌گوید ابن زبیر بنای قدس کعبه را ویران ساخت و آن را با خاک یکسان کرد، سپس بنیاد آن را از درون زمین بیرون آورد، بعد حجرالاسود را در پارچه‌ای ابریشمی پیچید و در صندوقی چوبی نهاد.

سال بعد (۶۵ هجری) ابن زبیر ادعا کرد که سنگ بنای اصلی مذبج ابراهیم را یافته است. گیبسون معتقد است که این جریان در مکه عربستان سعودی واقع شد. شاید ابن زبیر این محل بایر و دور افتاده را در عربستان برگزید، تا از دست قدرت‌های اموی دمشق در امان باشد و قدس کعبه تازه را بنا کند. در طول این مدت، خلفای اموی با جنگ‌های داخلی خود درگیر بودند و یکی بعد از دیگری می‌مردند.

در ۶۸ هجری، چهار محل مختلف زیارتی برای مسلمانان مبدأ پرستش محسوب می‌شد. هر یک از این محل‌ها توسط گروه خاصی معظم داشته می‌شد و بین این چهار گروه، جنگ‌های داخلی زیادی وجود داشت؛ چون حجرالاسود از مکان اصلی خود ربوده شده بود و از این رو هیچیک از این گروه‌ها نمی‌دانستند که برای زیارت باید به کجا بروند. در ۶۹ هجری در خود دمشق انقلاب شد و توجه اذهان را به شدت از مسئله **شهر مقدس** منحرف ساخت.

گیبسون می‌گوید، طبری برای هر سال از تاریخ این دوره، یک صفحه از کتاب خود را قلم زده است ولی به محض اینکه به ۷۰ هجری می‌رسد، فقط بدین بسنده می‌کند: ابن زبیر تعداد زیادی اسب، اسباب و شتر خریداری کردند. او می‌خواسته است گیبسون (مردم) را قانع کند که برخی از اهالی طایفه زبیر به مکه مهاجرت کردند و به جایی رفتند که حجرالاسود را در قدس نوساز کعبه آن قرار دادند.

در ۷۱ هجری، شورش‌های بیشتری در بعضی نقاط عربستان سعودی رخ داد. شهر

کوفه، در شمار شورشیان بود و به ابن زبیر پیوست تا قبله جدید را به همگان تحمیل کند. آنها به ابن زبیر گفتند که ما نیز از این پس به سوی قبله شما نماز خواهیم گزارد.

در ۷۳-۷۴ هجری، ارتش سوریه، **شهر مقدس** پترا را محاصره کرد و ناحیه داخلی شهر را با منجنیق ویران کرد. در شهر مکه هیچ ردپایی از سنگهای منجنیق وجود ندارد یا اثری از تصادم سنگهای منجنیق به حصارهای شهر نیست. ولی باستان‌شناسان پترا، صدها سنگ منجنیق یافته‌اند که در صحن مرکزی معبد دوشارا افتاده بوده است. گیبسون می‌گوید برخی از سفالهای پشت بام معبد بزرگ نزدیک آنجا، سقوط کرده و نشان می‌دهند که می‌توان شواهد فوق را اثبات کرد. زیرا این سنگها به زمان زلزله‌ای که در سال ۵۵۱ م. واقع شد باز می‌گردند. این محل، بعدها در زلزله ۷۱۳ م. مملو از خرابه‌های بناها شد. گیبسون از ما می‌پرسد: «آیا این عجیب نیست که پترا دقیقاً زمانی آماج توپهای منجنیق می‌شود که طبری نیز دقیقاً همین اتفاق را درباره مکه ذکر می‌کند؟»

حدود ۸۲ هجری، قصر و مسجد آل امیه در عمان ساخته شد و قبله ساختمان آنها به سوی مکه بود. این ساختمان، اولین بنایی است که قبله جدید را در معماری خود (دیوار قبله) و نه از طریق محراب، نشان می‌دهد. خیلی عجیب است که بین سالهای ۸۳ تا ۸۷ هجری، هیچ ذکری از زیارت‌های مسلمانان به میان نیامده است. اینطور به نظر می‌رسد که جهت قبله در طول

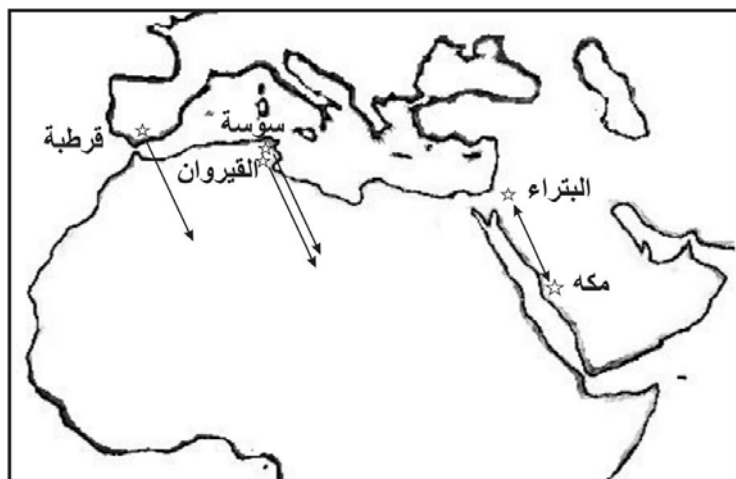
این مدت، مورد بحث و منازعه بوده است، بنابراین هیچیک از گروه‌ها نمی‌دانستند که برای زیارت به کجا باید بروند. آیا باید به خرابه‌های باقیمانده در پترا می‌رفتند یا به عربستانی که کعبه جدید و خانه حجراالاسود در آن قرار داشت؟

حدوداً در همین دوران بود که مساجد قدیمی علامتی را بر دیوار خود آویختند تا جهت قبله جدید را مشخص کنند. گیبسون خاطرنشان می‌کند که در این سال، قبله دیوار مسجد مدینه تغییر مکان داد. این عمل از سوی مقامات دولتی انجام شد و دستوری صادر گشت که علی‌رغم منازعات مردم، این قبله باید پذیرفته شود. سپس در ۸۹ هجری، تو رفتگی محراب در مساجد جدید ساخته شد تا به طور خاص بر جهت تازه نماز تأکید نماید.

گیبسون به ما نشان می‌دهد که در ۹۴ هجری، زلزله‌های مکرری که در خاورمیانه رخ داد، قسمت اعظم پترا را ویران کرد و این شهر به متروکه‌ای مبدل گشت. او معتقد است که از این نقطه به بعد، مکه عربستان به مرکز عبادتی مسلمانان تبدیل شد زیرا در نظر آنها، ویران شدن پترا در زلزله، نمادی از تأیید الهی بر قبله عربستان بود. او می‌گوید در این دوره، مساجد جدید اموی، با قبله‌ای همجهت شدند که در خطی به موازات پترا و مکه قرار می‌گرفت. سال‌ها بعد از این مسائل، در ۱۲۲ هجری، کانتینو/تیو بیزانتین عربیکا برای اولین بار از مکه نام برد. بعد در ۱۲۸ هجری، یک زلزله دیگر، بناهای سوریه و اردن را ویران کرد و گیبسون می‌گوید که با این

اوصاف، تمام امید مسلمانان برای بازگشت حجازالاسود به شهر مقدس، از بین رفت.

چند سال بعد در ۱۳۲ هجری، عباسیان مرکز حکومت خود را در عراق بنیان نهادند. چون کوفیان عراق از خیلی پیشتر، محراب خود را به سوی مکه تنظیم کرده بودند، از این زمان به بعد، قبله همه مساجد عراق نیز به سوی عربستان و هم جهت با قبله مکه ساخته شد. از این رو قرآن‌های کوفی، آیه‌هایی در سوره ۲ دارند که به این تغییر جهت قبله اشاره می‌کند. گیبسون در پایان کتابش، به موضوع تغییر جهت قبله در سوره ۲ پرداخته و فهرستی از قرآن‌های اولیه و عنوان فصل‌های آنها تهیه کرده است. او توضیح داده است که اگر جهت قبله تا ۷۰ هجری تغییر نکرده بود، بنابراین جای تعجبی نیست که در قرآن‌های اولیه اشاره‌ای به این آیات نشده باشد.



## فصل چهارم

### جغرافیای قرآنی فصل بسیار جالبی

دارد که در باب سنجش مسافت در دوران قبل از اسلام آمده است. در آن زمان مردم از ستارگان برای مشخص کردن دقیق اماکن و مسیرها استفاده می‌کردند و همین موضوع به معماران مسلمان اجازه می‌داد که به تدقیق، جهت قبله را مشخص کنند.

در دنباله این جریان آمده است که خلفای عباسی، احتمالاً تاریخ اسلام را مغشوش کردند و آن را باب سلیقه خود از نو ساختند. این خلفا، محققین مسلمان را تشویق کردند که تمامی شواهد تاریخ اسلام را جمع‌آوری نمایند و بدین ترتیب ۲۰۰ سال گذشته را زیر و رو کردند. گیبسون می‌گوید شواهد قدیمی همه نابود شدند و اسناد جعلی تازه به خورد کتابخانه‌ها داده شدند.

به عنوان مثال، گیبسون نامه‌ای را که از خلیفه عمر به عمرو (رهبر لشکرهای مسلمان که در آن دوران به تازگی اسکندریه را گرفته بودند) نوشته شده است، سند قرار می‌دهد. طی این نامه، عمرو از خلیفه پرسیده بود که با هزاران دست‌نوشته‌ای که در انبارخانه‌های مصر یافته است، چه کند. خلیفه پاسخ داد:

«در مورد نسخه‌هایی که یافته بودی، جواب من این است. اگر مندرجات آن با کتاب الله مطابقت دارد، نیاز خاصی بدان‌ها نیست زیرا کلام الله ما را کافی است. اما اگر آنها با کلام الله در تضاد هستند، حتماً

باید نابود شوند. بنابراین دست به کار شوید و آنها را از بین ببرید.»

گیبسون می‌گوید، از این رو باقیمانده‌های کتابخانه بزرگ اسکندریه نیز به آتش سوخته شد. او خاطرنشان می‌کند که نویسندهٔ مسلمان دیگری به نام ابن کیفی گفته است، کتاب‌ها در حمام‌خانه‌های عمومی اسکندریه پخش شدند و به کام تنورهای داغ آنجا رفتند تا آب حمام را برای مردم گرم نمایند! ابن کیفی می‌گوید: «تعداد آن حمام‌ها را قبلاً به خوبی در خاطر داشتم، ولی اکنون آن را فراموش کرده‌ام.» گفته شده است که سوزانیدن آنهمه دست‌نوشته، به مدت ۶ ماه به طول انجامید. ایوتیکوس می‌گوید حدود چهار هزار حمام، سوخت خود را از کتابخانهٔ اسکندریه می‌گرفتند.

مدرک تاریخی دیگری دال بر این است که فرماندار مسلمان، عمرو و یکی از رهبران مذهبی مصر، در مورد مطلب فوق با یکدیگر تبادل افکار نمودند. این مدرک در پاترولوژیا اُرینتالز است. در ضمن یک دست‌نوشتهٔ سریانی نیز بر این حقیقت، شهادت می‌دهد؛ این سند، با توضیحاتی که در باب آن آمده است، در سال ۱۹۱۵ در مجلهٔ آسیاتیک به چاپ رسید.

ولی در واقع پروژهٔ سوزانیدن این اسناد و مدارک از مصر آغاز نشد، بلکه از امپراطوری فارس (ایران قدیم). وقتی که لشکرهای خلیفه عمر در اوائل ژانویهٔ ۶۳۷ م. به شهر تسفون (پایتخت امپراطوری ساسانیان) حمله کردند، کاخ‌ها و کتابخانهٔ بزرگ تسفون را به آتش سوزانیدند.



نمونه دیگری نیز از سوزانیدن کتاب‌ها موجود است؛ چند سال بعد از واقعه فوق، مسلمانان متجاوز بر هند تاخت آوردند و اینبار کتابخانه نالاندا (یکی از مشهورترین و کامل‌ترین منابع علمی بودایی جهان که مجموعه‌ای از صدها هزار نسخه کتاب در آن وجود داشت) را به آتش کشاندند.

حتی کلیسای مسیح نیز از دست تطاول این تهاجمات در امان نماند. مطابق «حکم یزید» (یزید دوم، خلیفه اموی) که در سال ۷۲۲-۷۲۳ م. صادر شد، تمامی تمثال‌های مسیحی که در محدوده سلطنتی او قرار داشتند، نابود شدند. در اردن امروزی، شواهد باستان‌شناسی بسیاری دال بر این است که موزایک‌های کلیسایی در طی آن دوران از روی بناها کنده یا با مصالح ساختمانی پوشانیده شدند. مسلمانانی که در دوره سلطنت یزید می‌زیستند، آنقدر متعصب بودند که اکثریت شواهد باستان‌شناسی پترا را نیز از بین بردند. در خاتمه باید گفت، تنها کتابی که در طول این سال‌ها در عربستان حفظ و تکریم شد، قرآن بود. هر چند که مورخین حتی در مورد سندیت قرآن نیز با یکدیگر اختلاف دارند. اینطور به نظر می‌رسد که قسمت اعظم قرآن در طی قرون به طور شفاهی و نقل دهان به دهان حفظ بقا کرده است و نه به صورت کتابت. عرب‌ها، حافظه‌ای بسیار قوی داشتند و می‌توانستند تمام قرآن را از بر کنند؛ اما با اینحال، این سنت از دو جنبه مشکل‌آفرین است؛ اول از همه اینکه دقت حافظان مطلب باید مورد تأیید

قرار گیرد و بدان اطمینان شود. مثلاً در این زمینه، آیه‌هایی وجود داشتند که بر سر سندیت آنها اختلاف نظر وجود داشت. پس مسلمانان نمی‌دانستند که آیا باید آیات مشکوک را حذف کنند، بعضی از آیات را بپذیرند یا همه آنها را.

مشکل دوم این است که انتقال دانش شفاهی و زبان به زبان، از نسلی به نسل دیگر، بسیار مشکل است. مثلاً در زمینه قرآن، اکثر حافظین گفته‌های محمد، جنگاورانی بودند که در فتوحات اسلام شرکت می‌کردند. کشته شدن جنگاوران در نبرد نیز امری طبیعی و ناگزیر است؛ پس دانش قرآنی این حافظین به همراه خودشان نابود می‌شد. فقط در جنگ یماما به تنهایی حدود ۴۵۰ حافظ قرآن کشته شدند.

خلیفه عثمان، در دوران سلطنت خود، نسخه مکتوبی از قرآن تهیه دید و آن را به تمامی استان‌های مسلمان فرستاد. سپس فرمان داد که سایر نوشتجات پراکنده‌ای که حاوی قسمت‌هایی از قرآن بودند، سوخته شوند؛ تمامی دست‌نوشته‌ها و تمامی نسخه‌های کامل قرآنی که غیر از قرآن عثمان بودند، همگی سوخته شدند. بدین ترتیب در طول زندگی خلیفه عمر، فقط پنج یا شش نسخه از قرآن کامل در سراسر عربستان وجود داشت.

در آن زمان، نویسندگان طایفه عباسی برای مخالفت با این جریان، مدرکی در دست نداشتند یا مدارکشان بسیار محدود و ناقص بود. پس امویان، تاریخ اسلام را مطابق سلیقه خود از نو خلق کردند. در آن سال‌ها، رؤسای پیر طایفه قریش تنها کسانی بودند که راجع به مسائل تاریخ اسلام

اطلاعات درست و کافی در دست داشتند ولی آنها در مناطق دور افتاده و کم اهمیت امپراطوری، زندگی می‌کردند. اگر نسخ قدیمی قرآن در دسترس بنی قریش قرار می‌گرفت، آنها می‌توانستند بر سندیت نسخ شهادت دهند؛ آنگاه خوانندگان آن حداقل راضی بودند که بخشی از قرآن واقعی را در دست دارند. عباسیان می‌توانستند با جمع‌آوری همه نسخه‌های پراکنده، نسخه‌های «کامل» قرآنی را منتشر کنند که تمامی آیات را در بر می‌گرفت؛ از جمله آیاتی که دال بر تغییر جهت قبله بودند. آنگاه نسخه‌های قرآن واقعی هنوز وجود می‌داشت.

اما امویان به قرآن جدید آیاتی اضافه کردند؛ از جمله سوره ۲. آیات ۱۴۳-۱۴۵ که به ما می‌گوید جهت قبله در طی حیات محمد تغییر داده شد.

گیبسون از نوشتجات چهار نویسنده عباسی استفاده می‌کند تا وقایع این دوران را شرح دهد. اولین نویسنده، ابن هشام است که به ویرایش نسخ قدیمی می‌پردازد. او یکی از مکتوبات قدیمی را که سیرت رسول الله نام دارد، ویرایش کرده و *اشباهات شدید* متن را اصلاح کرده است تا مکتوب، از نظر ترتیب وقایع سیاسی با مدارک دوران خودش مطابقت کند.

بخارایی به پیروی از هیشام شروع به جمع‌آوری سنن و گفته‌های مستند محمد نمود. او حدود ۳۰۰،۰۰۰ سند و مدرک جمع‌آوری کرد ولی در کتابش از ۲،۶۰۲ سند استفاده کرد و بقیه مدارک را غیر مستند اعلام کرد. حدوداً در همان دوران، محققین مسلمان دیگر نیز به جمع‌آوری مدارک تاریخی

بسیاری پرداختند؛ مدارکی که به وقایع سال‌های ابتدایی اسلام اشاره می‌کردند. آنها تمامی این مدارک و نظراتی را که مردم دربارهٔ محمد داده بودند، جمع‌آوری کردند. بنابراین قسمت عمدهٔ اطلاعات مکتوبی که دربارهٔ محمد در اختیار داریم، از نو ساخته شده و ویرایش شده‌اند. نویسندگان مسلمان قرون بعدی نیز به همین ترتیب، این نوشته‌ها، گفته‌ها و سنت‌ها (احادیث) را جمع‌آوری و ویرایش کردند.

این جریان، توسط طبری نیز که مورخی مسلمان بود، ادامه یافت؛ او از ۸۳۹-۹۲۳ م. زیست. طبری تاریخ اسلام را بر طبق احادیث و سنت‌هایی نگاشت که از نسل‌های قبل به دستش رسیده بود. سال‌ها بعد نیز به علت اینکه بر سر موقعیت و مکان برخی اتفاقات تاریخ اسلام، اختلاف نظر وجود داشت، یاقوت، مدارکی در باب جغرافیای اسلام جمع‌آوری کرد. او صدها سال بعد از بنیان‌گذاری اسلام، دست به قلم برد و سعی کرد که مکان‌های اسلام باستان را مطابق سنن و احادیث زمان خود تنظیم کند.

ما با بررسی وضعیت کاری این چهار نویسنده (در این زمینه نکات بیشتری در **جغرافیای قرآنی**، ضمیمه‌های الف و ب ذکر شده است) شاهدیم که مطالب آنها، سال‌های سال بعد از وقوع وقایع نوشته شدند. مطالب آنها با توجه به وضعیت سیاسی دوران خودشان تنظیم شد.

ممکن است شما با خود بیندیشید که چرا هیچ‌کس بر خلاف اینهمه ناراستی اقدامی نکرد؟ اما باید بدانید که البته در این میان مخالفت‌هایی نیز وجود داشته است ولی

علت اصلی تحقق این مسائل این است که عباسیان ادعا می‌کردند از نسل محمد هستند و بدین ترتیب به حکومت خود سندیت می‌بخشیدند. در ضمن طایفه قریش، به نواحی مطرود و دور افتاده امپراطوری تبعید شده بودند. بسیاری از آنان در عربستان و در طی شورش‌ها به قتل رسیده بودند. به علاوه در بغداد محققین اسلامی بسیاری بودند که قرآن «جدید» و سندیت مکه را مورد تأیید قرار می‌دادند. پس دست هیچکس در این میان به جایی بند نبود. ظاهراً عباسیان نه تنها به مطالعات مذهبی میدان می‌دادند بلکه پیشرفت در علوم مختلف نیز توجه می‌کردند. در طی سلطنت آنها، بغداد به مرکزی علمی و مهد تجمع محققین و دانشمندان تبدیل شد و از این جهت، شهرتی جهانی کسب کرد.

ولی با تمام این اوصاف، هنوز عده‌ای در عربستان که در نزدیکی مکه ساکن بودند، همچنان اعتقاد داشتند که زیارت مکه، عمل اشتباهی است. آنها دست به شورش زدند و به پایتخت بحرین، هجر و نیز الحصه حمله کردند. آنها الحصه را پایتخت استان خودمختارشان (قرماتیان) ساختند. قرماتیان تلاش کردند که راه مسلمانان را سد کنند و نگذارند که آنها برای زیارت به مکه بروند. آنها به حدی مخالف این عملکرد مسلمانان بودند که بعد از مدتی دست به اقداماتی تندروانه زدند؛ آنها به کاروان‌ها شبیخون می‌زدند و زوار را به قتل می‌رساندند. قرماتیان در ۹۲۹ م. مکه را محاصره و چاه زمزم را از اجساد زوار لبریز کردند و حجرالاسود را با خود

بردند. با به سرقت رفتن حجرالاسود، امر زیارت متوقف شد و موقعیت اسلام به خطر افتاد. ولی در سال ۹۵۲ م. عباسیان راضی شدند که مبلغ بالایی غرامت به آنها بپردازند و حجرالاسود را به جایگاه اولیه اش بازگردانند. وقتی که آنها حجرالاسود را باز پس گرفتند، متوجه شدند که سنگ، شکسته و تکه تکه شده است.

عباسیان در سال ۹۷۶، قرماتیان را شکست دادند و از آن زمان به بعد، قرماتیان درگیر اختلافات داخلی خود شدند. قدرت آنها به تدریج رو به زوال نهاد و موقعیتشان تا سطح یک اقلیت کوچک تحلیل رفت.

گیبسون می‌گوید تحقیقات او با چند مشکل مواجه است. چون بسیاری از دست‌نوشته‌ها دستکاری شده و به «دلائل سیاسی»، تحریف شده‌اند، او نمی‌تواند تشخیص دهد که کدام مدارک، قابل اعتماد هستند. از این رو وی مجبور شده است که تمامی متون را از ابتدا مورد بررسی قرار دهد تا بتواند نکاتی که ویراستاران در تحریف آن لغزش خوردند (به خاطر عدم توجه ویراستار، اصل جریان، دست نخورده باقی مانده است)، بیابد. مثلاً در نظر بگیریم که جهت اصلی نماز، به سوی پترا بوده است و نه مکه، اما بعدها به سوی مکه در جنوب عربستان تغییر یافته است؛ پس همه ویراستاران و نویسندگان باید راهی بیابند تا دست‌نوشته‌های قدیمی‌تر را اصلاح کنند و تمامی ارجاعاتی را که به پترا شده است، محو سازند. آنها باید در هر جا که نامی از پترا آمده است، آن را به مکه

تغییر دهند. مثلاً مقدمه‌ای بر اورشلیم، نسخه‌ای است که جهت قبله اولیه را توضیح می‌دهد. این عقیده طی دورانی رواج یافت که عباسیان نویسندگان خود را بر تحریف حقیقت، گماشتند. پس طبیعتاً مطابق مدارک قدیمی‌تر از این تاریخ، این عقیده باید منسوخ اعلام شود. حتی واژه اقصی (گرفته شده از اصطلاح مسجدالقصی) بعدها به اورشلیم اطلاق شد تا موضوع قبله اولیه بودن آن اعتبار بیشتری بخشیده شود. بنابراین محققین امروز وظیفه‌ای بسیار مشکل بر عهده دارند. آنها باید همه متونی را که به دلائل دینی-سیاسی تحریف شدند، با دقت بخوانند و حقایق مخفی قبل از تحریفات ویراستاران را کشف کنند.

مثلاً گیبسون می‌گوید نوشته‌های بخارایی حاوی یک مشکل عمده است. بخارایی می‌گوید جهت قبله اول به سوی شم (مغرب دمشق) بوده و مطابق این ادعا، جهت قبله اول به سوی «شمال» بوده است. ولی او چند خط بعد از این ادعایش، می‌گوید قبله اول به سوی اورشلیم بوده است. او چند صفحه بعد علناً می‌گوید دمشق، همان «شم» است. گیبسون معتقد است که پترا، قبله اول بوده است و اکثر مسلمانان، آن را «سوریه» می‌خوانده‌اند زیرا پترا، شهری در استان رومی سوریه بوده است. پس طبق گفته بخارایی درست مثل این است که در خط اول یک پاراگراف بگوییم، مردم به سوی اصفهان نماز می‌گزاردند و در چند خط بعد همان پاراگراف بگوییم، مردم به سوی تهران نماز می‌گزاردند. بخارایی و احتمالاً ویراستار گمنام دیگر، هر دو کلمه

اورشلیم را به متن افزوده بوده اند ولی حواسشان نبوده که اشارات قبلی نویسنده به **شم (دمشق)** را نیز تحریف کنند.

گیبسون، در خاتمه کتابش چنین نتیجه‌گیری می‌کند: یکی از علل مخالفت عمده مسلمانان با موضوع تغییر جهت قبله از شهر مقدس اسلام، پترا (در ناحیه شمالی عربستان) به سوی جنوب عربستان در اواخر حکومت امویان، این است که آنها می‌گویند: مطابق قرآن، این تغییر در طی حیات محمد رخ داده بوده است. این آیات در سوره ۲: ۱۴۲-۱۴۷ هستند. توجه داشته باشید که قرآن نمی‌گوید قبله قبلی رو به سوی کجا داشت (در کدام شهر بود)، بلکه فقط می‌گوید جهت قبله به سوی مسجد قدس تغییر یافت. در ضمن می‌گوید پذیرش تغییر جهت قبله بر همه واجب بود (تحمیل شد) به غیر از کسانی که از سوی الله هدایت می‌شدند.

اگر قرآن کلام قطعی الله است و نسخه ثانوی اصلی آن در بهشت قرار دارد، پس قرآن، کلامی غیر قابل تحریف است. همه مسلمانان دنیا از این آیات چنین برداشت می‌کنند که جهت قبله در طول زندگی محمد تغییر یافت. محققین مسلمان، چند صد سال بعد از مرگ محمد، به ما گفتند که اورشلیم، قبله اولیه مسلمانان بوده است. آنها اصرار ورزیدند که سوره ۲ زمانی بر محمد مکشوف شد که در مسجد مدینه ایستاده بود؛ او با اللهم الهی، نیم دور چرخید و به جای شمال (به سوی سوریه)، به سوی جنوب نماز گزارد. ولی قرآن در این زمینه هیچ اطلاعاتی در اختیار ما نمی‌گذارد. قرآن نه از جهت قبله قدیمی



سخن می‌گوید و نه قبله جدید بلکه فقط  
می‌گوید جهت قبله به سوی مسجد قدس بود

...

... الموتا ۱۴:۷ می‌گوید: یحیی از  
زبان مالک و او از زبان یحیی ابن سعید و  
او از زبان سعید ابن الموصیب به من گفت:  
«پیامبر خدا (ص) تا شانزده ماه بعد از  
ورودش به مدینه، به سوی بیت‌المقدس (قدس)  
نماز می‌گزارد، ولی دو ماه قبل از جنگ  
بدر، جهت قبله تغییر یافت.»

طبق تحقیقات باستان‌شناسی، تاریخی و  
ادبیات باستان، این گفته، دروغ محض است.  
زیرا تمامی شواهد دال بر این است که جهت  
قبله، هفتاد سال بعد از هجرت محمد تغییر  
یافت و به تدریج، طی صد سال آینده،  
پذیرفته شد. در ضمن شواهدی بسیار قوی در  
دست است که بعدها، نویسندگان، با متون  
مقدس اسلامی بازی کردند و تاریخ را مطابق  
تئوری تحریفی خود از نو بنا کردند.  
حقیقتاً هزار و دویست سال پیش چه  
اتفاقاتی در عربستان رخ داد؟ وقتی که  
شواهد باستان‌شناسی، تاریخی و ادبیات  
باستانی را با جغرافیای ارائه شده از  
سوی عباسیان مقایسه می‌کنیم، بسیاری از  
امور با یکدیگر همخوانی ندارند.

من در این میان تنها به یک نتیجه  
رسیدم و آن این است که اسلام در شمال  
عربستان و در شهر پترا بنیان‌گذارده شد.  
در آنجا بود که اولین قسمت‌های قرآن  
مکشوف شد و بعد از آن، مؤمنین وفادار،  
مجبور شدند که از پترا فرار کنند و به  
مدینه پناه برند. بنابراین حضرت محمد  
هرگز از مکه دیدن نکرد و چهار خلیفه بعد

از او نیز هرگز به مکه نرفتند. در قرون ابتدایی اسلام، مکه هرگز مرکز عبادتی مسلمانان نبود و جاده‌های تجاری عربستان از آن عبور نمی‌کرد. در طی تاریخ، اعراب برای زیارت به شهر مقدس پترا می‌رفتند و کلیساها و معابد زیادی در شهر پترا وجود داشت. در همین شهر پترا بود که ۳۵۰ بت در زیر خرابه‌ها و آوار زلزله دفن شدند و بعدها از زیر آوار بیرون آورده و در صحن کاخ مرکز شهر، قرار داده شدند. در همین شهر بود که محمد، تمامی بت‌ها را ویران ساخت و فقط یکی را نگاه داشت و این بت همان سنگ حجرالاسود بود. این سنگ، در پترا و داخل کعبه باقی ماند تا وقتی که بعدها به دست پیروان ابن زبیر به مناطق مرکزی عربستان برده و در روستای مکه قرار داده شد. زیرا ابن زبیر می‌خواستند حجرالاسود را از دست لشکرهای امویان در امان نگاه دارند. امروز نیز مسلمانان به سوی این سنگ نماز می‌گذارند و نه به سوی شهر مقدس و قبله‌ای که محمد برایشان مقرر داشت.

من هیچ توضیح دیگری برای یافته‌های باستان‌شناسی، تاریخی و ادبیات باستان خود نمی‌یابم. ولی تمامی اینها ممکن است نتیجه‌گیری‌های شخصی باشد. من همیشه آماده یادگیری و کشف حقایق تازه‌ام و دوست دارم بدانم که حقیقتاً در عربستان باستان چه اتفاقاتی رخ داده بوده است.

اگر شما می‌خواهید در این زمینه تحقیقات بیشتری به عمل آورید، لطفاً یک نسخه از کتاب **جغرافیای قرآنی** را خریداری کنید. این کتاب شامل ذکر کتب مرجع،

پاورقی‌ها، عکس‌ها، جداول، تصاویر  
ماهواره‌ای، سیر منظم وقایع تاریخی همراه  
با ثبت زمان دقیق آنها، مرجع‌شناسی و  
مطالب دیگر می‌باشد. بعد از اینکه کتاب  
گیبسون را خواندید، مسلماً برای‌تان بسیار  
جالب خواهد بود که عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های  
غربیان و محققان مسلمان را دربارهٔ مطالب  
ارائه شده در این کتاب، بررسی کنید.